بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِين  «وَ صَلَّی اللهُ عَلی سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا وَ حَبيبِ الهِنا أبِی القاسِمِ مُحَمَّدٍ. صَلَّی اللهُ  عَلیهِ و عَلی آلِهِ الطّاهِرين ‏سَيَّمَا بَقِيَّةَ اللَّهِ الاَعظَم مولانَا الحُجَّةِ بنِ الحَسَن عَجَّلَ اللهُ تَعالی فَرَجَهُ الشَّریف ولَعْنَةُ اللهِ عَلی اَعدائِهِم اَجمَعين إلی قيامِ يَومِ الدّين*.»*

«السَّلاَمُ عَلَى الْمَهْدِیِّ الَّذِی­ وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْأُمَمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلُمَّ بِهِ الشَّعَثَ‏ وَ يَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً وَ يُمَكِّنَ لَهُ وَ يُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ»‏[[1]](#footnote-1)

أعوذ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیطَانِ الرَّجِیمِ

«ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ»[[2]](#footnote-2)

در چند هفته­ی گذشته، ذیل آیات ۱۵۱ تا ۱۵۳ سه آیه بحث داشتیم و عرض شد ۱۰ عنوان از مطالب اساسی و بنیادی در دین مقدّس در این سه  آیه مورد عنایت واقع شده و عناوین دهگانه تکرار هم شد.  منظور این بود که اجمالی از مباحث چند هفته، ذیل این آیات در اذهان شریف حضّار محترم باقی مانده باشد و حالا ۳ مطلب ذیلِ همان آیات به عنوان متمّم عرض می­کنم بعد به آیه‌ای که  تلاوت شد می­پردازیم. مطلب اوّل از آن  ۳ مطلب که ذیل آیات هست اینکه در این سه آیه و این ده عنوان که عنوان شده از توحید شروع شد و به دعوت به اتّحاد خاتمه پیدا کرد که عنوان اوّل نهی از شرک بود «أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا»[[3]](#footnote-3)؛ این عنوان اوّل بود که نفی شرک است و دعوت به توحید و آخرش هم فرمود: « وَأَنَّ هَٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ ۖ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ»[[4]](#footnote-4)؛ راه مستقیم را ارائه فرمود بقیه انحرافی است و موجب تشتُّت[[5]](#footnote-5) می­باشد. شما به همین صراط مستقیم وارد شوید تا متّحد باشید. تفرّق موجب بدبختی و فساد است. پس می­بینیم که عنوان اوّل توحید و عنوان آخر دعوت به اتّحاد است. یعنی از مسئله­ی اعتقادی شروع شده و به مسئله­ی اجتماعی ختم شده است یا بگوییم که توحید در اعتقاد، اوّل بوده و توحید در عمل، آخر بوده یا بگوییم شرک در اعتقاد نفی شده و شرک در عمل هم نفی شده است، چون تفرقه­ی اجتماعی نوعی شرک عملی است، اتّحاد یک جامعه با هم نوعی توحید عملی است. از توحید اعتقادی شروع می­شود و به توحید عملی پایان می­پذیرد، که موحّد باشید، هم اعتقاداً هم عملاً. پس این یک نکته­ای است که ما استفاده می‌کنیم از این ترتیب عناوین در آیات شریفه. و یک مطلب دیگه اینکه  فرمود «وَأَنَّ هَٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا»[[6]](#footnote-6)؛ این که گفتیم، چون هذا اشاره می­شود به  «ما ذُکِر» یعنی آنچه که بیان شد: توحید، احسان به والدین، نهی آدم­کشی، نهی ارتکاب فواحش و کارهای زشت و نهی از تعدّی به مال یتیم، و امر به وفاء به عهد (پیمان شکن نباشید) و در کِیل[[7]](#footnote-7) و وزن در معاملات رعایت قسط بکنید، در گفتارتان عادلانه سخن بگویید، «وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا»[[8]](#footnote-8). این­ها «صِرَاطِی»، این­ها که من گفتم این­ها راه من است، راه مستقیم من است. حالا «صِرَاطِی» که بگوییم یعنی خدا فرمود راه من یا به پیغمبر خطاب شده که تو بگو راه من، چون اوّل «قُلْ» داشتیم «قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ»[[9]](#footnote-9) بعد بگو «وَأَن َّهَذَا صِرَاطِی مُسْتَقِيمًا»[[10]](#footnote-10) که رسول به مردم بگوید که راه من این است، راه مستقیم من این است، یا بگوییم که خدا می­فرماید بعد از اینکه آنها را ذکر کرده حالا فرمود «هَذَا صِرَاطِی» این راه من است فرق نمی­کند چه بگوییم، این صراط، صراط رسول است یا بگوییم صراطِ الله است فرقی نمی­کند، چون رسول به همان صراطی دعوت می­کند که صراط خداست، زیرا ما می خوانیم این آیه را در قرآن که «إِنَّکَ‌ لَتَدْعُوهُمْ‌ إِلَى‌ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ‌»[[11]](#footnote-11)؛ «إِنَّکَ‌ لَتَهْدِی‌ إِلَى‌ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ‌»[[12]](#footnote-12)، «صِرَاطِ اللَّهِ‌ الَّذِي‌ لَهُ‌ مَا فِي‌ السَّمَاوَاتِ‌ وَ مَا فِي‌ الْأَرْضِ»[[13]](#footnote-13). خب نشان می‌دهد که تو دعوت می­کنی به صراط مستقیم که آن صراط مستقیم تو، همان صراط الله است همان صراط اللّهی که «لَهُ‌ مَا فِي‌ السَّمَاوَاتِ‌ وَ مَا فِي‌ الْأَرْضِ»[[14]](#footnote-14) .بنابراین چه صراط، صراط رسول باشد، چه صراط، صراط الله باشد، یکی است. بلکه این صراط، صراط «أَنْعَمْتَ عَلَيهِم»[[15]](#footnote-15) است .«اهدِنَا الصِّراطَ المُستَقيمَ، صِراطَ الَّذينَ أَنعَمتَ عَلَيهِم»[[16]](#footnote-16) همان صراط مستقیمی که صراطِ الله است و صراطِ رسول هست، صراط مُنعَمٌ عَلَیهِم است. «مُنعَمٌ عَلَیهِم» چه کسانی هستند؟ «وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسولَ فَأُولئِكَ مَعَ الَّذينَ أَنعَمَ اللَّهُ عَلَيهِم مِنَ النَّبِيّينَ وَالصِّدّيقينَ وَالشُّهَداءِ وَالصّالِحينَ»[[17]](#footnote-17) پس آن راه مستقیمی که راه «مُنعَمٌ عَلَیهِم» است راه نبییّن است راه صدّیقین است، پس فرق نمی­کند؛ یا بگوییم که مراد از صراط مستقیم علی علیه الصّلاة و السّلام است، مولی المتّقین علیه السّلام، باز درست است. چون خودش فرموده: «أنا صِراطُ اللّه ِالمُستَقيمُ»[[18]](#footnote-18)، آن صراط مستقیمی که صراط الله است و صراط رسول است و صراط مُنعَمٌ عَلَیهِم است و صراط نبییّن است، من هستم. «أنا صِراطُ ِالمُستَقيمُ»[[19]](#footnote-19)، و روایت هم زیاد داریم که دو صراط داریم صراط در قیامت که بر متن جهنّم کشیده شده و صراط در دنیا که صراط امام است، امامت است. پس فرق نمی­کند که بگوییم آن صراط، صراط الله است یا صراط نبی است یا صراط نبییّن و مُنعَمٌ عَلَیهِم است یا علی علیه الصّلاة و السّلام است . «صِرَاطُ عَلِیٍّ حَقٌّ نُمَسِّکُهُ» یا «علیٌ صراطُ حقٍ نُمسکُه»  پس همه یکی است یعنی یک واقعیت است. همان راهی که آدمی را به کمال ابدی می رساند. آن راه اسم­هایش مختلف است چه بگوییم صراط الله، چه بگوییم  صراط نبی، بگوییم صراط مُنعَمٌ عَلَیهِم، بگوییم صراط علی علیه السّلام فرقی نمی­کند، به هر حال نشان می دهد این که ما گفتیم این دستورات این مختصّ به شریعت قرآن نیست که فقط در قرآن آمده باشد، نه. این صراطی است که مال من است و من هم که وحی می­کنم به همه­ی انبیاء، بنابراین در شریعت همه­ی انبیاء این دستورات هست، این دستورات که موحّد باشید، احسان به والدین، نهی از قتل نفس، نهی از ارتکاب فواحش، نهی از تقرّب به مال یتیم، نهی از پیمان‌شکنی، همه­ی این­ها در شریعت همه­ی انبیاء هست، چون راه من است. چون راه من است راهی است که همه انبیاء که از قِبَل من آمده­اند به همین راه دعوت می­کنند، پس مختص به شریعت قرآن نیست، بلکه صراط عقل است. وقتی یک راهی که خدا معیّن کرده و همه­ی انبیاء به آن دعوت کرده‌اند، معلوم است که راه عقل است، راهی است که عقل هم حکم به همین می­کند. یعنی عقل انسان هم حاکم به همین است، مشرک نباش، در مقابل مخلوقی مثل خود کرنش نکن، عزّت داشته باش، در مقابل خالق عالم که آفریدگار تو و دیگران است در مقابل او خضوع کن، حکم عقل است. احسان به والدین مَرضی عقل است، آدمکش نبودن مرضی عقل است، به ضعیفان و یتیمان تعدّی نکردن، خب مرضی عقل است، پیمان شکن نبودن، مطلوب عقل است، بنابراین این صراط من است، صراط عقل است، صراط همه­ی انبیا هست. در سوره­ی شوری هم می­خوانیم «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا»[[20]](#footnote-20)؛ این دینی که برای شما آورده­ایم، این دین اصول و مبانی­اش ولو فروع احکام با هم تفاوت دارند امّا اصول و مبانی دین به همه­ی انبیاء وحی شده، «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا»[[21]](#footnote-21)، نوح اوّلین پیغمبر اولوالعزم است که به او کتاب داده شده است. آدم علیه­السّلام پیغمبر است امّا از انبیاء الوالعزم نیست، صاحب کتابی که روی قوانین تدوین شده­ای باشد نیست، چون زمان آدم علیه­السّلام جمعیّت بشر کم بوده، یک سلسله احکام خیلی بسیط و ساده­ای کافی بود برای اداره­ی آن­ها تا زمان نوح علیه­السّلام که جمعیّت زیاد شده، قهراً احتیاج به قوانین تدوین شده­ای دارد که در زمان نوح کتاب نازل شده. اوّلین کتاب به جناب نوح نازل شده، اوّلین پیغمبر از انبیاءِ صاحب شریعت و صاحب کتاب، جناب نوح علیه السّلام است که اینجا در این آیه هم اسم ایشان اوّل برده شده است،  «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا»[[22]](#footnote-22)، بعدش «وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ»[[23]](#footnote-23) به رسول اکرم خطاب شده چون جلالت و شرافت او بالاتر از همه­ی انبیاست لذا بعد از جناب نوح که اوّل پیغمبر اولوالعزم است، رسول اکرم مورد خطاب است، چون اشرف همه­ی انبیاست «وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ»[[24]](#footnote-24) بعدش «وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ۖأَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ»[[25]](#footnote-25) به همه­ی این­ها سفارش کردیم در کتاب­هایی که به این­ها نازل شده، به این­ها گفتیم دین را سر پا نگه دارید، نگذارید بیافتد. نه تنها عمل به دین لازم است، لازم است کاری کنید که دین بماند. چون اقامه­ی دین غیر از عمل به دین است. إِقامَةُ­ الصَّلاة غیر از عمل به نماز است، نماز می­خوانیم ولی کسانی که توانسته اند نماز را نگه دارند که نیافتد، این­ها کم اند. انبیاء علیهم السّلام این­ها موظّفند که دین را نگه دارند و «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ»[[26]](#footnote-26)، کربلای امام حسین علیه السّلام مُقیمُ[[27]](#footnote-27)الدّین بود و «أَشْهَدُ أَنَّكَ‏ قَدْ أَقَمْتَ‏ الصَّلَاةَ»[[28]](#footnote-28) ؛ تو نماز را سرپا نگه داشتی که اگر تو نبودی نماز می­افتاد، دین می افتاد. ما به انبیاء گفتیم «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ»[[29]](#footnote-29)؛ دین را سر پا نگه دارید، نگذارید که بیافتد. «وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ»[[30]](#footnote-30) در دین تفرقه ایجاد نکنید، گروه گروه نشوید. صراط من واحد است، یک راه بیش ندارم، در این صراط مستقیم همه متّحد باشید و تفرّق نداشته باشید. «وَاعتَصِموا بِحَبلِ اللَّهِ جَميعًا وَلا تَفَرَّقوا»[[31]](#footnote-31)؛ دین تفرّق آور نیست، این شمایید که دین را پاره پاره کرده­اید. « وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ»[[32]](#footnote-32)؛ متاسّفانه امّت اسلامی گرفتار این مطلب شد، بعد از پیغمبر اکرم گروه گروه کردند دین را، پاره پاره کردند، تفرّق در آن ایجاد کردند. دین متفرّق نبود، دین واحد بود. چه کردند که این جور شد؟ «وَمَا تَفَرَّقُوا فیه إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ»[[33]](#footnote-33) این کار را عالماً و عامداً کردند، بَغی[[34]](#footnote-34) داشتند، این­ها تجاوز گر بودند، هواپرست بودند، ریاست طلب بودند. دنیا داری و ریاست طلبی باعث شد که دین خدا را متفرّق کردند. پس منظور اینکه این آیه نشان می­دهد که این صراطی که ما گفتیم و این دستورها که ما دادیم صراط عقل است و صراط خداست و مختصّ به شریعت قرآنی نیست. پس این هم یک مطلب که همه­ی انبیا دارند. این دستورات رو عقل هم حاکم است. مطلب دیگر هم که ما استفاده کردیم از همین آیات گذشته بس که تاکید دارد خداوند روی این دستورات هی مکرّر می­گوید:« ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ»[[35]](#footnote-35) ، « ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ»[[36]](#footnote-36) ، دیدیم که سه بار این جمله در این سه آیه تکرار شده در آیه­ی اوّل پنج دستور آمده: «أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا ۖ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا ۖ وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ... وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ ۖ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ»[[37]](#footnote-37) بعد از این پنج دستور فرمود: «ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ»[[38]](#footnote-38) خدا دارد توصیه می کند. نسبت به این امور شما را سفارش می کند، توصیه است سفارش است تاکید است «ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ»[[39]](#footnote-39) خدا شما را توصیه می­کند به این مطالب «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُون»َ[[40]](#footnote-40) . باز هم آیه­ی دوم که ۴ دستور آمده «وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ»[[41]](#footnote-41) بعد هم «وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ»[[42]](#footnote-42) بعدش «وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا»[[43]](#footnote-43) بعدش «وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا»[[44]](#footnote-44) بعد از این ۴ دستور هم فرمود: «ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ»[[45]](#footnote-45) . باز هم می‌گویم خدا سفارش می‌کند به این­ها توصیه می­کند «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»[[46]](#footnote-46) آخر آیه هم باز یک دستوری جامع آمده جمع بندی کرده «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا»[[47]](#footnote-47)؛ این راه مستقیم من است دنبالش بروید راه­های انحرافی نروید، به هلاکت میافتید و در آخرش هم فرمود: «ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»[[48]](#footnote-48) این سفارش خداست سه بار این جمله تکرار شده است: «ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»[[49]](#footnote-49) ، «ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»[[50]](#footnote-50) ، «ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»[[51]](#footnote-51) سه بار توصیه است. تاکید روی این مطلب است. متاسّفانه ما نداریم خدا تاکید داره ما تَسامُح[[52]](#footnote-52) و مُسامَحِه[[53]](#footnote-53) کاری داریم. اون­هایی رو که خدا خیلی روش تکیه نکرده ما خیلی دقّت می‌کنیم. یک کارهایی که اصلاً جزء نود و نهمین مستحبّات دین هم نیست، محکم میچسبیم اونها رو. مردم روی طهارت و نجاست چقدر آب و آب­کشی دارند، اونجایی که سبک کرده مطلب را خیلی احتیاط نکنید ما دقّت می­کنیم. اونجایی که گفته «ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ»[[54]](#footnote-54) بابا خدا توصیه می­کند گوش به حرف نمی­دهیم. حالا این سه بار تکرار شده «ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ»[[55]](#footnote-55) منتها در هربار تعبیری دارد مختلف. در اوّلی «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»[[56]](#footnote-56) در دوّمی «لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ»[[57]](#footnote-57) در سوّمی «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»[[58]](#footnote-58). حالا این اختلاف در تعبیرات برای چه هست که در آیه­ی اوّل «تَعْقِلُونَ» آیه­ی دوم دارد «تَذَكَّرُونَ» و آیه­ی سوم دارد «تَتَّقُون»َ. در این اختلاف در تعبیر، آقایان مفسّرین وجوهی ذکر می‌کنند، حالا نقل آن­ها هم لازم نیست ولی آن که در میان این وجوه بهتر به نظر می‌رسد البته احتمالاً عرض می­شود. این که خب هر مطلبی که به انسان عرضه کنند و از او می‌خواهند که انجام دهد، این سه مرحله دارد، یک مرحله تعقّل، تفکّر، باید بیاندیشد به صرف این که به آدم یک دستوری داده شد که عمل نمی­کند، بیاندیشد. بار دوّم بعد از این که تعقّل کرد و حق را فهمید بپذیرد، در جانش بنشاند این مطلب را. بار سوّم در عمل ظاهر بسازد خب این ترتیب واقعیش است هر مطلبی که عرضه می­شود تعقّل بعد تذکّر بعد هم تقوا یعنی عمل دیگه و لذا این تعبیر طبیعی است. بار اوّل فرمود «لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»[[59]](#footnote-59) منظور این است که بیاندیشید چون کلمه­ی لعلّ در لسان قرآن کریم حتمیّت را از جانب خدا نشان می­دهد. مطلوب این است انتظار این است که بیاندیشید بار دوّم «تَذَكَّرُونَ» بپذیرید در ذُکر خود قرار بدهید. ذِکر که می کنید، بیان که می کنید، در ذُکر هم بنشانید متذکّر باشید بپذیرید. مرحله­ی سوّم، تقوا در عمل ظاهر بسازید. این ۳ تعبیر هم خب درست است و به حسب ترتیب طبیعی هم درست است به حسب احتمال بازهم عرض شد با نظر قاطع که نمی­توانیم که در آیات قرآنی که احتمالات دارد، نظر بدهیم نه، تدبّر می‌کنیم. در قرآن احتمالات هم هست ولی در عین حال نظر قاطع ما نمی­توانیم بدهیم، مگر از معصوم مطلبی رسیده باشد. اگر از معصوم مطلبی رسید، آن احتمال را روی چشم می گذاریم امّا اگر از معصوم نرسیده باشد ما احتمال می­دهیم روی احتمال عرض می‌شود که این به این جهت باشد که اوّل تَعْقِلُونَ و تَذَكَّرُونَ بعدش هم تَتَّقُونَ. این که آیه تمام می­شود این سه مطلب راجع به گذشته بود حالا «ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ»[[60]](#footnote-60) حالا ما در گذشته که به انبیاء سَلَف[[61]](#footnote-61) دستوراتی دادیم نوبت به موسی علیه السّلام که رسید به او کتاب دادیم «ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ» مراد از این کتاب معلوم است تورات است به حضرت موسی کلیم علیه السّلام کتاب دادیم «آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا»[[62]](#footnote-62)؛ این کتاب تورات کتاب تمام جامعِ حقایق «عَلَى الَّذِي أَحْسَن»َ[[63]](#footnote-63)، البته این کتاب تورات تمام بود ولی بر کسانی که مُحسن باشند. اون کسانی که بخواهند نیکوکار باشند و عمل کنند، این کتاب برای آنها جامع است کما اینکه خود قرآن هم برای چه کسانی است؟ «ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ ۛ فِيهِ ۛ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ»[[64]](#footnote-64) انسان هایی که خوش جنسند، می خواهند عمل کنند. این کتاب روشنگر اون­هاست امّا مردمی که نمی­خواهند عمل کنند مکذّبند جهود دارند به دردشان نمی خورد برای آنها خَسار[[65]](#footnote-65) است «وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَساراً»[[66]](#footnote-66)؛ قرآن هم برای متّقین است نه مال انسان های کافر مکذّب، این ها نمی­توانند بهره بگیرند، تورات هم «عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ»[[67]](#footnote-67) برای کسانی بود که محسن باشند و بخواهند زندگی نیکوکارانه­ای داشته باشند. خب این برایشان تمام بود «وَ تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْ‌ءٍ»[[68]](#footnote-68) و هم آنچه لازم بود برای هدایت مردم، در این کتاب ما بیان کردیم «تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْ‌ءٍ وَ هُدیً وَ رَحْمَةً»[[69]](#footnote-69) تورات کتاب هدایت است و رحمةً مظهر رحمت خداست. پس ۴ صفت برای تورات بیان شده است: «تَماماً...تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْ‌ءٍ وَ هُدىً وَ رَحْمَةً»[[70]](#footnote-70) هم روشنگری می­کند، هم مظهر رحمت خداست که می خواهد بشر را به سعادت برساند و هم تمام است در بیان احکام الهی «لَعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ»[[71]](#footnote-71) به این منظور که راه رستگاری در قیامت را به دست بیاورند باورشان بشود که قیامتی در کار هست و باید از راه مستقیم بروند. خب حالا اینجا به تناسب باید عرض کنم که گاهی به ذهن ها می‌رسد و بعضی از افرادی هم که شیطنت دارند گاهی همین بیان را از قرآن می گیرند و برای اینکه اذهان مردم را تخریب کنند گاهی می­گویند خوب به لسان قرآن، کتاب تورات کتاب هدایت است کتاب رحمت است و تمام است. در بیان احکام تمام است. یعنی آن راه‌هایی که بشر را به سعادت می­رساند تمام است. پس به حکم خود قرآن، تورات کتاب هدایت است. اگر این شد بنابراین پس نیازی به قرآن نیست وقتی تورات تمام است. چون خود قرآن می‌گوید تمام است، خوب تورات تمام است و «تَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْ‌ءٍ»[[72]](#footnote-72) و تورات کتاب هدایت است تورات مظهر رحمت خداست. بسیار خوب اگر این گونه است، پس دیگر به قرآن نیازی نیست و حتّی به انجیل بعد از تورات هم نیازی نیست! این اشکال است که شبهه­ای در ذهن پیدا می­شود یا بگوییم قرآن خودش می‌گوید کتاب هدایت است. پس همین امروز هم اگر کسی دنبال تورات برود و دین یهود را بپذیرد باید اهل نجات باشد دیگر. چون تمام است؛ یعنی صلح کلّی، قرآن نظر صلح کلّی دارد. هرکس می­خواهد دنبال انجیل برود، برود، کتاب هدایت است دنبال تورات برود، برود کتاب هدایت است. دنبال خود قرآن بیاید، بیاید کتاب هدایت است. پس نظر قرآن پس کتاب صلح کلّی است یعنی همه درست هستند تمام این کتاب ها و تمامی شریعت­ها همه درستند همه تمامند. پس یک شبهه­ای به نظر می‌آید این جا دیگر. جواب این است که خیر اگر این باشد که قرآن تناقض گویی کرده. اگر این باشد تناقض گفته. برای اینکه از جهتی می‌گوید که تورات تمام است. بسیار خوب نقصی نیست و هیچ کمبودی نیست. از آن طرف خودش می­گوید «إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ»[[73]](#footnote-73)؛ این قرآن آمده شریعتی که اَقومِ از همه شرایع است از همه پایدارتر استوارتر باقی تر قرآن است. خب این نشان می‌دهد که بقیه اینگونه نیستند، اقوم نیستند. یعنی شریعت تورات و انجیل از نظر قرآن اقوم نیست یا خود قرآن می گوید من آمده­ام که کامل کنم: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا»**[[74]](#footnote-74)** کمال در من است وقتی که آمده­ام من کامل کرده­ام من تمام کرده­ام خب نشان می‌دهد پس تورات کامل نیست تورات تمام نیست. چون اگر تمام باشد تناقض می­شود. از طرفی می­گوید تورات تمام است نقص ندارد. از این طرف می­گوید نه من تمام هستم. یعنی اون نقص دارد دیگر. نقص دارد من تمامم. خوب هم نقص دارد هم ندارد این تناقض است. این که درست نیست. و هم خود قرآن می گوید «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ»[[75]](#footnote-75)؛ هرکه غیر این اسلامی که من گفته­ام «أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينا»**[[76]](#footnote-76)** هر که غیر این اسلامی که من گفته­ام دنبالش برود، «فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ»[[77]](#footnote-77) ؛ از او مقبول نمی­شود. یعنی من که آمده­ام کسی دنبال تورات برود «فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ»[[78]](#footnote-78) دنبال انجیل برود «فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ»[[79]](#footnote-79)؛ اسلامی که من آورده‌ام کامل هست و تمام نعمت است و مرضیِّ من هست این باید مقبول باشد. این هدایت اقوم است. این دین کامل است این دین تمام است این دین مرضیِّ الهی است. «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»[[80]](#footnote-80)؛ این در قیامت زیانکار خواهد بود بدبخت خواهد بود. این آیات را هم داریم باید آیات قرآن کنار هم گذاشته بشود تا مقصود بدست بیاید. یک آیه را بگیرید و دنبالش شیطنت کنیم و اذهان مردم را مشوّش کنیم، این خیانت است. تمام آیات قرآن کنار هم قرار می‌گیرد. نتیجه می­گیریم از این که قرآن می‌گوید تورات تمام است تمام نسبی است نه تمام مطلق. یعنی نسبت به زمان خودش تمام است. و شکّی در این نیست زمان موسی علیه السّلام که تورات نازل شد نسبت به مردم آن زمان تورات تمام بود. یعنی آنچه که لازم بود در امر هدایت بشر آن روز تورات آورده بود. «وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى»[[81]](#footnote-81) روشنگر بود و رحمةً مظهر رحمت خداوند بود، امّا در زمان خودش تا زمان عیسی علیه السّلام انجیل که آمد انجیل هم در زمان خودش تمام بود، «وتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ»[[82]](#footnote-82) بود هدایت بود رحمت بود، درست است. این تمام نسبی است نه تمام مطلق. قرآن نمی­گوید که تورات تمام مطلق است، یعنی تا آخرین روز عمر دنیا و بشر این تمام است، این را نگفته. چون اگر این باشد با گفتار خودش تناقض حاصل می‌شود. از این طرف می گوید من آمده‌ام من باید بمانم. خاتم النبیّین آورنده­ی من است «ما كانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِكُمْ وَ لكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خاتَمَ النَّبِيِّينَ»[[83]](#footnote-83)؛ قرآن می‌گوید آورنده­ی من خاتم النبیّین است. دیگر بعد از او نبی نخواهد بود و من شریعت ختمیّه­ام. دیگر تا روز قیامت منم « أُوحِيَ إِلَيَّ هَٰذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ»[[84]](#footnote-84)؛ این قرآن آمده تا به هرجا که برسد تا روز قیامت به دست هر که برسد نامه­اش همین است برنامه‌اش این است و کتابش همین است. خب بنابراین تناقضی در کار نیست که بگوید تورات هم تمام است هم ناقص، نه تمام است نسبت به آن زمان و ناقص است نسبت به این زمان؛ یعنی تورات در این زمان ناقص است و نمی‌تواند بشر این زمان را هدایت بکند . تورات تمام بود هدایت بود رحمت بود ولی زمان خودش، انجیل هم به همین کیفیّت در زمان خودش ولی وقتی قرآن اومد «أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي»**[[85]](#footnote-85)** دیگه بعد از این «وَ مَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ»**[[86]](#footnote-86)** در زمان خود پیغمبر هم همین اسلام کامل بود نسبت به زمان بعد از رحلتش تا روح ولایت درش دمیده نشود ناقصه. پس چون خودش در رأس کار بود خب خودش روح دین بود و خودش ولی بود، دین باید با روح ولی زنده شود خودش ولایت داشت و زنده بود امّا بعد از رحلت تا روح ولایت درش دمیده نشود ناقص است. لذا «أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضيتُ لَكُمُ الإِسلامَ دينًا»**[[87]](#footnote-87)** امروز که نور ولایت تابید امروز که در تن اسلام جان و روح ولایت دمیده شد این دیگه زنده شد و کامل و تمام شد. حالا اینکه کسی به ذهن بعضی که ساده و بی خبرند بیافکند که قرآن خودش گفته تورات و انجیل کتاب هدایت و تمام است، پس به نظر خود قرآن هر کس امروز بخواهد دنبال تورات و انجیل برود درسته یهودی باشه اهل نجاته نصرانی باشه اهل نجاته مسلمانم اهل نجاته، صلح کلّی همه با هم و همه خوبه. این نیست. پس خود قرآن نظر صلح کلّی نداره و خود قرآن تمام کتاب­ها را در زمان خودشان تایید می­کند. به این آیه­ی 135 از بقره توجه کنید «وَ قالُوا كُونُوا هُوداً أَوْ نَصارى‌ تَهْتَدُوا»[[88]](#footnote-88) همان زمان هم می­گفتند نصاری یهود به مسلمانان میگفتند که شما که خودتان می­گویید تورات کتاب آسمانی هست بیایید از دین ما تبعیّت کنید و یهودی بشوید و نصرانی تا راه بیایید راه همان راه تورات و انجیل است «كُونُوا هُوداً أَوْ نَصارى‌ تَهْتَدُوا»[[89]](#footnote-89) قرآن در جواب میگوید به آنها بگویید که مبانی و منطق دینمان در برابر سایر ادیان و شرایع و کتب آسمانی غلط این است: «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْنا وَ ما أُنْزِلَ إِلى‌ إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطِ وَ ما أُوتِيَ مُوسى‌ وَ عِيسى‌ وَ ما أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ»[[90]](#footnote-90) بگو مبانی دین ما اینه، ما ایمان به الله داریم که مبدأ وحی است او وحی می­کند به همه­ی انبیاء و ایمان داریم به «مَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا»[[91]](#footnote-91) به قرآنی که به ما نازل شده و هم ایمان داریم به تمام کتاب­هایی که به انبیاء سَلَف نازل شده، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط، انبیایی که از نسل جناب یعقوب بوده­اند، «وَ ما أُوتِيَ مُوسى‌ وَ عِيسى‌ وَ ما أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ»[[92]](#footnote-92) سایر انبیا، «لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ»[[93]](#footnote-93) ما از جهت نبوّت فرقی میان انبیاء نمی­گذاریم. می­گوییم همه مبعوث از قِبل خدا هستند و در این شکی نیست. میان آنها تفاضل هست: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ»[[94]](#footnote-94) این درست ولی همه مبعوث اند، از این جهت بین آن­ها فرقی نمی­گذاریم: « لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»[[95]](#footnote-95). همه­ی انبیاء قدّیس و معصومند و همه از قبل خدا مأمور به دعوت به توحید و مبدأ و معادند. این رو قبول داریم امّا به قرآن معتقدیم یعنی همونطور که به سایر کتب انبیاء سلف معتقدیم به قرآن هم. بنابراین « فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا»[[96]](#footnote-96)؛ اگر این­ها هم به تمام آنچه شما ایمان دارید، ایمان دارند راه یافته­اند. از جهت من که قرآنم نظر منه یهود و نصاری اگر آمدند قرآن و خاتمیّت آورنده­اش را قبول کردند «فَقَدِ اهْتَدَوْا»[[97]](#footnote-97)؛ راه یافته­اند. چون ما هم همه رو قبول کردیم قرآن را هم قبول کردیم که خاتمیّت دارد. « فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا»[[98]](#footnote-98)؛ این نظر قرآنه نظر صلح کلّی نیست میگه اگه همه­ی اینها که هستند با اعتقاد به سایر کتابهای آسمانی در مقابل قران تسلیم شدند راه یافته­اند. امّا «وَإِنْ تَوَلَّوْا»[[99]](#footnote-99)، اگر بخواهند از قرآن روی برگردانند و بگویند فقط تورات و انجیل و همین ها «فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ»[[100]](#footnote-100) در این حالت در صف مخالف حق قرار گرفته­اند پس راه نیافته­اند. «فَسَيَكفيكَهُمُ اللَّهُ»[[101]](#footnote-101) دشمنند با شما و خداوند هم کفایت می­کند و شرّ دشمنان را از شما دفع می­کند اگر شما معتقد باشید به این مطالب. پس این نظر قرآنه و صلح کلّی نیست. قرآن نمی­گوید که حالا که من آمده­ام، امروز تورات و انجیل را هم قبول دارم. می­گوید قبول دارم که در زمان خودشان کتاب حق بوده­اند، امّا امروز نه. امروز برنامه، برنامه­ی قرآن و اسلامی است که در پرتوی نور ولایت علی و آل علی علیه السّلام رفته باشه. پس این مربوط به این اشکال است که در ذهن ها پیدا می­شود و خود قرآن می­گوید تورات و انجیل حق است و کتاب هدایت است. پس بنابراین امروز همه می­توانند به تورات و انجیل عمل کنند مخیّرند[[102]](#footnote-102) خلاصه صلح کل. اینجور نیست. بلکه به طور قاطع نظر میدهد که اون­ها در زمان خودشان بودند، پیغمبرانشان حق، کتاب­هایشان حق بودند ولی امروز حتّی فرمود اگر موسی علیه السّلام امروز بود تابع دین من و جزو پیروان من می­شد. سپس فرمود « وَ هذا كِتابٌ أَنْزَلْناهُ مُبارَكٌ»[[103]](#footnote-103) هم کتاب است یعنی هم قوانین ثابت، باقی و لازم و هم أَنْزَلْناهُ، از جانب ما نازل شده، ساخته­ی فکر بشر حتّی رسول هم نیست پیغمبر ما هم هیچ دخالتی در قرآن ندارد بلکه از جانب من نازل شده مبارکٌ و فراگیر است برکات و رحمات قرآن بر همه­ی مردم. «فَاتَّبِعُوهُ وَ اتَّقُوا لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ»؛[[104]](#footnote-104) حالا که اینطور است شما هستید و قرآن دنبال قرآن باشید، واتَّقوا، عملاً هم پرهیزگار از کجروی باشید، «لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُونَ»[[105]](#footnote-105)، که مشمول رحمت خدا قرار بگیرید. بعد هم آیه فرمود ما که قرآن را بر شما مردم عرب نازل کردیم خواستیم بهانه­ی شما را قطع کنیم چون بعضی می­گفتند: اگر ما راه نیامده باشیم به خاطر اینکه کتاب آسمانی به آنها نازل شده، به یهود و نصاری نازل شده، به ما که نرسیده و ما غافل بودیم از اینکه اون­ها از کتابشان چه استفاده کرده­اند و راه یافته­اند، اگر ما کج رفته­ایم به خاطر این است که کتاب نداشته ایم. ممکن بود یه بهانه بیاورید که به خاطر اینکه کتاب برای یهود و نصاری بود ما نداشتیم غافل بودیم یا ممکن بود بگویید نه آخه اشرف از اون­هاست نژاد عرب، نژاد اشرف و برتر است باید به ما نازل بشه به اون­ها نازل کردی به ما توهین شده. ما حقّ ادّعای شرف داریم که چرا به ما نازل نکردی به اون­ها نازل کردی ما که از اون­ها بهتریم و فهمنده تریم و اَهدی[[106]](#footnote-106) هستیم، راه یافته هستیم، چرا به ما نازل نکردی؟ شما این دو تا بهانه را داشتید دیگر. برای اینکه این بهانه­های شما نباشد قرآن را در میان شما نازل کردیم که نگویید اونها داشتند و ما نداشتیم یا ما نژاد برتر بودیم به ما نداده­اید. برای اینکه این بهانه قطع شود «أَنْ تَقُولُوا إِنَّما أُنْزِلَ الْكِتابُ عَلى‌ طائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنا»[[107]](#footnote-107) در اینجاها یه تقدیری هست « لِئَلّا تَقُولوا» یا «مَخافَةَ اَن تَقُولُوا» یا «کَراهَةَ َاَنْ تَقُولوا» یعنی برای اینکه نگویید «إِنَّما أُنْزِلَ الْكِتابُ عَلى‌ طائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنا وَ إِنْ کُنَّا عَنْ دِراسَتِهِمْ لَغافِلينَ»[[108]](#footnote-108)، اونها که قبل از ما بودند کتاب برای آنها نازل شده برای ما نازل نشده «وَ إِنْ کُنَّا عَنْ دِراسَتِهِمْ لَغافِلينَ»[[109]](#footnote-109)، ما هم بی خبر بودیم که اصلاً تورات و انجیل چه آورده اون­ها می­دانستند و عمل کردند و بهشتی شدند ما که نمی­دانستیم کتاب نداشتیم یا «أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ»[[110]](#footnote-110) ممکن بود بهانه میاوردید که اگر کتاب به ما نازل می­شد راه یافته­تر بودیم و بهتر می­فهمیدیم ما فهمنده­تریم چرا به ما نازل نشده؟ «لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ»[[111]](#footnote-111)این دو بهانه را برای اینکه قطع کنیم قرآن فرستادیم. « فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ»[[112]](#footnote-112) حالا بیّنه آمده یعنی قرآنی که خود روشن است، اعجاز دارد فرد امّی کتاب آورده این خود بهترین بیّنه است برای اثبات اعجازی که آمده « فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ»[[113]](#footnote-113) الآن این قرآن بیّنه و کتاب هدایت ورحمت است. «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا ۗسَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ»[[114]](#footnote-114)؛ حالا هر کس بخواهد تکذیب کند ظالم ترین مردم است حالا دیگه ستمگری هست دیگه، بهانه نیست کتاب آمده بیّنه و هدایت و رحمت است. چه کسی ستمگرتر است «مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا»[[115]](#footnote-115) ؟ هر کسی که تکذیب کند و صَدْف داشته باشه. قرآن تهدید می­کند کسانی را که صادفند، صَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ»[[116]](#footnote-116)؛ صَدْف یعنی انکار حق، حالا گاهی کسی مطلبی را قبول نمی­کنه میگه چون تحقیق کردم فکر کرده­ام دنبالش رفته­ام دیدم اساس ندارد. خوبه اگه کسی محقّق باشه تحقیقاً میگه رفته­ام دنبالش تفحّص کرده­ام دیدم حق نیست قبول نکرده­ام، خب خوبه به زَعم خودش تحقیق کرده، امّا یه کسی هم هست میگه نه الآن قبول نمی­کنم چون هنوز تحقیق نکرده­ام، مشغول تحقیقم به نتیجه نرسیده­ام خب اینم خوبه. کسی که اینجور باشه رو تحسین می­کنیم و میگیم مرحبا میگیم آدمی هست که در مقام تحقیقه می­خواهد فکر کند باندیشد کنجکاوی کند تا به اون مطلب برسد. خوبه یعنی یه تردید مقدّسی هست برای کسی­که میخواد به حق برسه. اوّل تردیده، اوّل شکّه بعد تحقیق میکنه به مطلب برسه ولی یه کسی هم هست که مغروره و مستکبره، از قرآن بگیم میگه ولش کن ما از این حرفا نداریم. کتاب دینی بهش بدیم پرت می­کند آن­طرف. میگه ما با مجلّات و کتابای دانشمندان عالم در ارتباطیم این متکبّره این محقّق نیست که محقّقانه به مطلب رسیده باشد حالا قبولش نکند یا در مقام تحقیق هم نیست، غرور دارد، انکار مغرورانه و مستکبرانه است در اصطلاح قرآن به آن صدف گویند. صَدْف یعنی انکار بی مطالعه و بی تحقیق، مغرورانه و مستکبرانه. به این­ها الآن هشدار می­دهیم که در روز قیامت عذاب بدی دارند و میگیم این نحوه­ی زندگی که الآن دارید عاقبت به پایان می­رسد و در اون روز سوءالعذاب دارید «سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا»[[117]](#footnote-117)؛ مردمی که از آیات ما صدف می­کنند، انکار بی­مطالعه می­کنند مردم را هم کج می­کنند، اینگونه مردم هم خودشان ضالّند[[118]](#footnote-118) هم مضلّ مردمند. افرادی پیدا می­شوند که مثلاً روشن فکر و درس خونده­اند و در رشته­های مختلف علمی هم متخصّصند امّا هرکس که در هر رشته­ای که متخصّص نیست امّا مردم عادی نمی­فهمند خیال می­کنند فلان آدم متخصّص فوق العاده در طب و عمل جراحی یا جامعه شناسی که در علوم مختلف تخصّص دارد مردم تشخیص نمی­دهند که اگر اون آدم منکر شد مثلاً دین و قرآن را، مردم می­گویند او راست می­گوید دیگه، چون آدم تحصیل کرده و روشنفکر است. غافل از اینکه اون اگر روشن فکر بود، در فنّ خودش روشن فکره و در رشته­ی خودش متخصّصه. این معقول نیست که آدمی که در طب متخصّصه در فقه هم نظر بده، در جامعه شناسی مثلاً تخصّص دارد، در فقه هم نظر بده، در علوم دینی نظر بده یعنی چه؟ تازه در طب هم شعب مختلف داریم هر طبیبی که نمی­تواند در همه­ی ابعاد وجود انسان نظر بده، چشم پزشک داریم دندان پزشک داریم متخصّص در حلق، کلّیه و کبد داریم هر کسی در رشته­ی خودش امّا به دین که مربوط می­شود مردم خیال می­کنند هرکسی که اصطلاحات علمی می­داند یه قدری قرآن و آیات و حدیث می­داند همه چیز می­داند و حق دارد وارد فقه و اصول و فلسفه و عرفان شده و نظر بدهد. خب این کج­روی و نفهمی است. اون آدم می­شود صدف یعنی هم خودش گمراه است و هم مردم را گمراه می­کند که در روز قیامت بار همه­ی این­ها بر دوش او خواهد آمد. این مردم هم که او را در کج­روی کمک کرده­اند مسئولند. او هم روز قیامت که هم خودش گمراه شده و هم مردم را گمراه کرده مسئول است و یکی از مصیبت­ها که دامن گیر اسلام و قرآن شده در زمان ما هم شده همین مسئله است که هر کس که مقداری تخصّص در رشته­های علمی مختلف دارد یا قدری اصطلاحات علمی بلد است، به خودش حق می­دهد درباره­ی دین و فقه و فلسفه نظر بدهد و مردم عادی هم که تشخیص نمی­دهند و دنبال آنها می­روند «سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا»[[119]](#footnote-119) ما آن روز کیفر می­دهیم عذاب­های بدی دارند اینگونه مردمی که دنبال کسانی می­روند که تشخیص نمی­دهند و از مصیبت­هاست، در هر زمانی این بوده که گرفتاری داشته. یکی از گرفتاری­های بزرگ در زمان امام صادق علیه­السّلام همین بوده، چون هم حکومت اسلامی توسعه پیدا کرده بود و کشورهای زیادی تحت سیطره­ی اسلام آمده بودند و از طرفی هم آراء و افکار مختلف در میان مردم رواج داشت. هرکسی سلیقه و رأیی داشت، قرآن را به رأی خودش می­گرفت و آیات قرآن را طبق نظر خودش معنی می­کرد، حدیث نبوی حال ساختگی یا درست، می­گرفتند توجیهاتی می­کردند و فرقه­های مختلف به وجود آوردند نه تنها در احکام فرعی که بگوییم حنفي، شافعي، حنبلي و مالكي آمدند، در اصول اعتقادی در میان آنها مرجئه، اشاعره، معتزله، کیسانیه، جارودیه، سلیمانیه، فطحیه، زیدیه، اسماعیلیه آمدند. این­ها فراوان شدند، فرقه های مختلف «جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه\*\*\* چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند»[[120]](#footnote-120) از آن­طرف امام معصوم هم دستش کوتاه بود و از میان مردم کنار زده بودند آنها را چون حکومت­ها آنها را تحمل نمی­کردند و از طرفی هم این اختلاف آراء به نفع آنها بود ولذا حکومت های جبّار تایید و ترویج می­کردند این اختلاف آراء را و امام معصوم هم که در کنار و نمی­شد در میان مردم ظاهر بشه. جوری بود که حتّی یک کسی یک مسئله در حجاز پیش آمده و نمی­فهمیده طلاقی واقع شده بود مرد متحیّر بود که این زن من، الآن زن من هست یا نیست. مرد این­همه راه طی کرده بود، آمده به عراق که دید امام صادق علیه­السّلام تحت نظر در عراق هست و کسی نمی­تواند از او سوالی بپرسد و ملاقاتش کند. ناچار شد خیارفروشی پیش بگیره، یک طبقه خیار روی سرش گذاشت رفت در کوچه­ها گشتن و داد میزد. امام هم که صدای آشنا را می­شناخت به غلامش فرمود برو به خیارفروش بگو بیاد ما احتیاج داریم. آمدنِ خیارفروش ممنوع نبود پرسیدن مسئله ممنوع بود. لذا آمد. نشسسته بود در همون حالت که امام خیار جدا می­کرد، آن مرد هم سوالش پرسید و جوابش را گرفت. به این کیفیّت نمی­شد در میان مردم باشند تا اینکه جنگ میان بنی عبّاس و بنی امیّه پیش آمد این دو بهم پرداختند و انقراض بنی امیّه نزدیک بود و روی کار آمدن بنی عبّاس. فرجه­ای حاصل شد در این میان که دیگر خیلی مزاحم نبودند. امام باقر شروع کردند به ترویج حقایق دین و تعلیم انسان­هایی که بتوانند کار کنند. منتها در زمان امام صادق این مسئله بیشتر شد و امام فرصت بیشتری داشتند و لذا تاسیس کردند مسئله­ی تعلیم و آموزش برای معلّمین را تا معلّم تربیّت کنند، افرادی که بتوانند ملّتی را تغییر دهند نه فقط افراد عادی باشند برای هر کدام هم تخصّصی معیّن می­کردند ،هر کسی نمی­شد با هر کسی مناظره کند. افراد معیّنی بودند مثلاً هر یک از افراد مختلف درمورد یک مسئله هم­چون توحید نبوّت امامت حرف می­زد یا مثلاً مشخّص میشد شخصی خاص با بدعت­گذاران می­بایست مناظره می­کرد. به عَبدُالرَّحمن بن حَجّاج می­فرمود«ناظِر اَهْلَ الآراءِ و الْبِدَء»[[121]](#footnote-121) ؛ تو با مردم بدعت گذار مناظره کن من دوست دارم امثال تو در میان پیروان من زیاد باشند. حتّی نقل شده است که از اصحابشان فرموده­اند ما در منزل امام صادق نشسته بودیم مردی آمد سلام داد و ایستاد امام اجازه داد بنشیند فرمود کاری داشتی عرض کرد: بله از شام آمده ام این­همه راه را آن روز با نبود وسایل طی کرده­ام به مدینه آمده­ام من درس خوانده­ام با علماء زیاد مناظره کرده­ام، شبهاتی در امر دین برای من بوجود آمده بود که قابل حل نبود و لذا آمده­ام خدمت شما، شنیده­ام شما عالم امّت هستید و آگاهید به حقایق دینی. میخواهم با شما مناظره کنم.امام فرمود راجع به چی؟ او جواب داد سوالهای مختلفی مطرح کرد، از جمله عربیّت و جهاد ادبی قرآن. فرمود که با حُمرانِ ‌بن اَعْيَن مناظره کن گفت آقا آمدم با خود شما مناظره کنم فرمود با او مناظره کن اگر بر او غالب بشوی بر من غالب شده­ای شروع کرد با او مناظره کرد و مجاب شد و سکوت کرد بعد گفت مطلبی هم راجع به فقه دارم فرمود با زراره مناظره کن زراره فردی بود که آماده­ی این کار بود منظور این است که هر فردی کار خودش را انجام می­داد و هرج و مرج نبود. حالا هر کسی بگوید من عالم هستم و بنا کند به حرف زدن و به همه جا بتازد اینجور نبود. زراره با او درباره فقه مناظره کرد و او هم مجاب شد. در کلام در اصول عقاید در توحید با مؤمن الطّاق مناظره کرد در نبوّت با هِشام بْن سالم مناظره کرد. در امامت با هِشام بْن حَکَم مناظره کرد. و به همین ترتیب تا مناظره ها تمام شد. بعد مرد گفت آقا فکر می­کنم شما می­خواستید تربیت شدگان خودتان را به من ارائه کنید که این­ها را تربیّت کرده و ساخته­اید. امام فرمود بله منظور همین بود. خواستم بگویم مکتب من مکتب سازنده است. من رجالی را ساخته­ام که بتوانند در مقابل دشمن بایستند و هر کدام در فنّ مخصوص به خودشان مناظره کنند. من دوست دارم امثال این­ها در میان شیعه­ی من زیاد باشند. گفت آقا به من هم اجازه بدهید من هم در پیروان شما داخل شوم و به من هم تعلیم کنید. امام قبول کرد و به هشام فرمود: عَلَّمَه؛ او را آموزش بده «فَاِنِّی اُحِبُّ اَنْ یَکونَ لَکَ تِلْمیذا»[[122]](#footnote-122)؛ من میخواهم او شاگرد تو باشه. منظور این که قرآن می­فرماید کسانیکه خودشان دارند کج می­روند خودشان اهلیّت ندارند صلاحیّت اینکه در امر دین قرآن و حدیث وارد بشوند ندارند که اگر وارد بشوند هم خودشان و هم مردم را گمراه می­کنند. و روز قیامت ما این­ها را کیفر خواهیم داد «بِما کانُوا یَصْدِفُونَ»[[123]](#footnote-123). کلمه­ی یَصْدِفُونَ دو بار تکرار شده. « سَنَجْزِی الَّذِینَ یَصْدِفُونَ عَنْ آیاتِنا سُوءَ الْعَذابِ بِما کانُوا یَصْدِفُونَ»[[124]](#footnote-124). یعنی علّت اینکه کیفر می­دهم را بدانید علّت این است که این­ها مردمی هستند مغرور و مستکبر و اهلیّتی ندارند در اموری دخالت کنند و می­کنند و مردمی را هم گمراه می­کنند این­ها را در روز قیامت کیفر سخت خواهیم داد. با خود منصور هم امام مناظراتی داشتند هم با مردم. منصور وقتی خدمت امام نوشتند: « لِمَ لاَ تَغْشَانَا كَمَا يَغْشَانَا سَائِرُ اَلنَّاسِ»؟[[125]](#footnote-125) چرا با ما رفت و آمد نمی­کنی؟ خب مردم با ما رفت و آمد دارند، خودشان را به ما می­چسبانند شما همش کنار میرید نمی­خواهید با ما در ارتباط باشید. از طرفی نمی­توانستند امام را به حال خود رها کنند می­دیدند که خورشیدی است که می­درخشد و بطلان آن­ها را روشن می­کند از طرفی هم نمی­توانستند کاری کنند آخه باید یه بهانه­ای داشته باشند .ابن بود که می­گفتند چرا با ما رفت و آمد نمی­کنید؟ « لِمَ لاَ تَغْشَانَا كَمَا يَغْشَانَا سَائِرُ اَلنَّاسِ»[[126]](#footnote-126)؛ امام هم جواب قاطعانه­ای دادند « لَيْسَ لَنَا مَا نَخَافُكَ مِنْ أَجْلِهِ وَ لاَ عِنْدَكَ مِنْ أَمْرِ اَلْآخِرَةِ مَا نَرْجُوكَ لَهُ وَ لاَ أَنْتَ فِي نِعْمَةٍ فَنُهَنِّئَكَ وَ لاَ تَرَاهَا نَقِمَةً فَنُعَزِّيَكَ بِهَا فَمَا نَصْنَعُ عِنْدَكَ؟»[[127]](#footnote-127)؛ جواب داد که ما از مال دنیا چیزی نداریم که به خاطر حفظش از تو بترسیم که مثلاً مقام و مال من را بگیری و خودم را به شما بچسبانم که دنیایم را حفظ کنم. راجع به امر آخرت هم که پیش شما خبری نیست که بیایم در مورد امر آخرت از تو چیزی یاد بگیریم و تو را هم در نعمتی نمی­بینیم تا برای تبریک بیاییم. یعنی این مقام و حکومت و ریاستت نعمتی نیست که برای تبریک بیایم. از طرفی خودت هم این مقامات را مصیبت نمیدانی که ما برای تعزیّت و تسلیّت بیاییم، برای چه بیاییم؟ نه از دنیا میترسی نه در مورد آخرت امیدوار به تو هستیم، نه تو را در نعمت می­بینیم که تهنیّت تو را بگوییم نه خود را در مصیبت می­بینی که ما تسلیّتت بگوییم. او در جواب نوشت که « تَصْحَبُنَا لِتَنْصَحَنَا»[[128]](#footnote-128)؛ با ما مصاحبت کنید که ما را نصیحت کنید. این هم یک جور شیطنت است. می­خواست خودش را به امام صادق بچسباند که مردم بگویند امام صادق هم اونجورری هست دنبال او رفته و با خلیفه هست. امام در پاسخ به حرف او که گفت به نصیحت شما محتاجیم، فرمودند: « مَنْ أَرَادَ اَلدُّنْيَا لاَ يَنْصَحُكَ وَ مَنْ أَرَادَ اَلْآخِرَةَ لاَ يَصْحَبُكَ»[[129]](#footnote-129)؛ آنکسی که دنیادار باشد، تو را نصیحت نمی­کند. می­خواهی همینجوری باشی و او هم حول و هوش تو بچرخد. تو را نصیحت نمی­کند. آنکسی که آخرت طلب است با تو مصاحبت نمی­کند. آخرت طلب با تو رفیق نمی­شود، دنیاطلب هم تو را نصیحتت نمی­کند. او هم گفت معیار خوبی امام صادق به دست ما داده. دنیا دار را از آخرت گرا خوب معیّن کرده. چه کسی دنیاداری می­کند و چه کسی آخرت داری. معلوم است او فردی هست که به دنیا گرایشی ندارد. و لذا با ما هم ارتباطی برقرار نخواهد کرد. تصمیم گرفت از راهی امام را مسموم کند که وجود امام در میان مردم نباشد. خودش هم می­گفت «هَذَا الشَّجَي‌ الْمُعْتَرِضُ فِي‌ حُلُوقِ الْخُلَفَاءِ، الَّذِي‌ لاَ يَجُوزُ نَفْيُهُ، وَلاَ يَحِلُّ قَتْلُهُ»[[130]](#footnote-130)؛ امام صادق استخوانی است که در گلویی من گیر کرده است، «لاَ يَجُوزُ نَفْيُهُ، وَلاَ يَحِلُّ قَتْلُهُ»[[131]](#footnote-131)؛ چه کنم؟ نمی­توانم نادیده اش بگیرم و رهایش کنم، خورشیدی است که میتابد و بطلان ما را نشان می­دهد. بخواهم او را بکشم هم بهانه ای ندارم میان مردم. نمی­شود کسی را علناً بکشی، چرا که مردم مسلمانند و اعتراض می­کنند. «لاَ يَجُوزُ نَفْيُهُ، وَلاَ يَحِلُّ قَتْلُهُ»[[132]](#footnote-132). عاقبت به وسیله­ی مکر وارد شد و امام را بوسیله ای مسموم کرد که حالا قاتلش را نشناسند و وقتی خودش هم خبر قتل امام را شنید گریه کرد، حالا خودش هم قاتل بوده و هم گریه کرده. «صَلّی اللهُ عَلیکَ یَا مَولانَا یَا اَبا عَبدِاللّهِ اَیُّهَا الصّادِق یَابنَ رَسوُلِ اللّهِ صَلّی اللهُ عَلیکَ وَ عَلی ابَائِکَ الطّاهِرین و انبیَائِکَ الْمَعْصُومِین»

پروردگارا به حرمت امام صادق علیه­السّلام ما را در مسیر تشیّع ثابت قدم نگه دار.

لحظه به لحظه معرفت و محبت مارا نسبت به قرآن و عترت بیشتر بفرما.

از آفات دینی و دنیوی ما را مصون و محفوظ بفرما.

حسن عاقبت به همه ی ما عنایت بفرما.

1. **. زیارت امام­زمان علیه السّلام**  [↑](#footnote-ref-1)
2. **. سوره انعام، آیه 154** [↑](#footnote-ref-2)
3. **. سوره انعام، آیه 151**  [↑](#footnote-ref-3)
4. **. سوره انعام، آیه 153** [↑](#footnote-ref-4)
5. **. پراکنده شدن و پریشانی** [↑](#footnote-ref-5)
6. **. همان** [↑](#footnote-ref-6)
7. **. پیمانه، اندازه** [↑](#footnote-ref-7)
8. **. سوره انعام، آیه 152** [↑](#footnote-ref-8)
9. **. همان** [↑](#footnote-ref-9)
10. **.همان** [↑](#footnote-ref-10)
11. **. سوره مومنون، آیه 73** [↑](#footnote-ref-11)
12. **. سوره شوری، آیه 52** [↑](#footnote-ref-12)
13. **. سوره شوری، آیه 53** [↑](#footnote-ref-13)
14. **. همان** [↑](#footnote-ref-14)
15. **. سوره فاتحه، آیه 7** [↑](#footnote-ref-15)
16. **. همان** [↑](#footnote-ref-16)
17. **. سوره نساء، آیه ۶۹** [↑](#footnote-ref-17)
18. **. بحارالأنوار، محمدباقر مجلسی ، ج۸، ص۷۰** [↑](#footnote-ref-18)
19. **. همان** [↑](#footnote-ref-19)
20. **. سوره شوری، آیه 13** [↑](#footnote-ref-20)
21. **. سوره شوری، آیه 13** [↑](#footnote-ref-21)
22. **. همان** [↑](#footnote-ref-22)
23. **. سوره فاطر، آیه 31** [↑](#footnote-ref-23)
24. **. همان** [↑](#footnote-ref-24)
25. **. همان** [↑](#footnote-ref-25)
26. **. همان** [↑](#footnote-ref-26)
27. **. برپا‌دارنده** [↑](#footnote-ref-27)
28. **. زيارت حضرت امام حسین عليه السّلام** [↑](#footnote-ref-28)
29. **. همان** [↑](#footnote-ref-29)
30. **. همان** [↑](#footnote-ref-30)
31. **. سوره ی آل عمران، آیه ی 103** [↑](#footnote-ref-31)
32. **. سوره ی شوری، آیه ی 14** [↑](#footnote-ref-32)
33. **. همان** [↑](#footnote-ref-33)
34. **. تجاوز، سرکشی** [↑](#footnote-ref-34)
35. **. همان** [↑](#footnote-ref-35)
36. **. همان** [↑](#footnote-ref-36)
37. **. همان** [↑](#footnote-ref-37)
38. **. همان** [↑](#footnote-ref-38)
39. **. همان** [↑](#footnote-ref-39)
40. **0 همان** [↑](#footnote-ref-40)
41. **. همان** [↑](#footnote-ref-41)
42. **. همان** [↑](#footnote-ref-42)
43. **. همان** [↑](#footnote-ref-43)
44. **. همان** [↑](#footnote-ref-44)
45. **. همان** [↑](#footnote-ref-45)
46. **. همان** [↑](#footnote-ref-46)
47. **. همان** [↑](#footnote-ref-47)
48. **. همان** [↑](#footnote-ref-48)
49. **. همان** [↑](#footnote-ref-49)
50. **. همان** [↑](#footnote-ref-50)
51. **. همان** [↑](#footnote-ref-51)
52. **. اهمال، سهل انگاری، غفلت** [↑](#footnote-ref-52)
53. **.  سهل انگاری، آسان شمردگی** [↑](#footnote-ref-53)
54. **. همان** [↑](#footnote-ref-54)
55. **. همان** [↑](#footnote-ref-55)
56. **. همان** [↑](#footnote-ref-56)
57. **. همان** [↑](#footnote-ref-57)
58. **. همان** [↑](#footnote-ref-58)
59. **. همان** [↑](#footnote-ref-59)
60. **. همان** [↑](#footnote-ref-60)
61. **. کسی که در گذشته می زیسته** [↑](#footnote-ref-61)
62. **. همان** [↑](#footnote-ref-62)
63. **. همان** [↑](#footnote-ref-63)
64. **. سوره بقره، آیه 2** [↑](#footnote-ref-64)
65. **. گمراه گشتن** [↑](#footnote-ref-65)
66. **. سوره اسراء، آیه 82** [↑](#footnote-ref-66)
67. **. همان** [↑](#footnote-ref-67)
68. **. همان** [↑](#footnote-ref-68)
69. **. همان** [↑](#footnote-ref-69)
70. **. همان** [↑](#footnote-ref-70)
71. **. همان** [↑](#footnote-ref-71)
72. **. همان** [↑](#footnote-ref-72)
73. **. سوره اسراء، آیه 9** [↑](#footnote-ref-73)
74. **سوره ی مائده، آیه ی 3** [↑](#footnote-ref-74)
75. **. سوره آل عمران، آیه 85** [↑](#footnote-ref-75)
76. **. همان** [↑](#footnote-ref-76)
77. **. سوره آل عمران، آیه 85** [↑](#footnote-ref-77)
78. **. سوره آل عمران، آیه 85** [↑](#footnote-ref-78)
79. **. سوره آل عمران، آیه 85** [↑](#footnote-ref-79)
80. **. همان** [↑](#footnote-ref-80)
81. **. همان** [↑](#footnote-ref-81)
82. **. همان** [↑](#footnote-ref-82)
83. **.سوره احزاب، آیه 40** [↑](#footnote-ref-83)
84. **. سوره انعام، آیه 19** [↑](#footnote-ref-84)
85. **. همان** [↑](#footnote-ref-85)
86. **. همان** [↑](#footnote-ref-86)
87. **. همان** [↑](#footnote-ref-87)
88. **. سوره بقره، آیه 135**  [↑](#footnote-ref-88)
89. **. همان**  [↑](#footnote-ref-89)
90. **. سوره بقره، آیه 136** [↑](#footnote-ref-90)
91. **. همان** [↑](#footnote-ref-91)
92. **. همان** [↑](#footnote-ref-92)
93. **. همان** [↑](#footnote-ref-93)
94. **. سوره بقره، آیه 253** [↑](#footnote-ref-94)
95. **. سوره بقره، آیه 285** [↑](#footnote-ref-95)
96. **. سوره بقره، آیه 137** [↑](#footnote-ref-96)
97. **. همان** [↑](#footnote-ref-97)
98. **. همان** [↑](#footnote-ref-98)
99. **. همان** [↑](#footnote-ref-99)
100. **. همان** [↑](#footnote-ref-100)
101. **. همان** [↑](#footnote-ref-101)
102. **. صاحب اختیار، مختار شده در انتخاب،** [↑](#footnote-ref-102)
103. **. سوره انعام، آیه 155** [↑](#footnote-ref-103)
104. **. همان** [↑](#footnote-ref-104)
105. **. همان** [↑](#footnote-ref-105)
106. **. راه دان تر** [↑](#footnote-ref-106)
107. **. سوره انعام، آیه 156** [↑](#footnote-ref-107)
108. **. همان** [↑](#footnote-ref-108)
109. **. همان** [↑](#footnote-ref-109)
110. **. سوره انعام، آیه 157** [↑](#footnote-ref-110)
111. **. همان** [↑](#footnote-ref-111)
112. **. همان** [↑](#footnote-ref-112)
113. **. همان** [↑](#footnote-ref-113)
114. **. همان** [↑](#footnote-ref-114)
115. **. همان** [↑](#footnote-ref-115)
116. **. همان** [↑](#footnote-ref-116)
117. **. همان** [↑](#footnote-ref-117)
118. **. گمراه، گمشده** [↑](#footnote-ref-118)
119. **. همان** [↑](#footnote-ref-119)
120. **. غزلیّات حافظ، غزل شماره 184** [↑](#footnote-ref-120)
121. **سیره­ الائمه الاثنی عشر علیهم­السّلام، هاشم معروف الحسنی، ص 259** [↑](#footnote-ref-121)
122. **. عوالم­العلوم، ج21، ص 410** [↑](#footnote-ref-122)
123. **. همان** [↑](#footnote-ref-123)
124. **. همان** [↑](#footnote-ref-124)
125. **. بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، ج 47، ص۱۸۴** [↑](#footnote-ref-125)
126. **. همان** [↑](#footnote-ref-126)
127. **. همان** [↑](#footnote-ref-127)
128. **. همان** [↑](#footnote-ref-128)
129. **. همان** [↑](#footnote-ref-129)
130. **. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ٤٧، ص ١٦٧** [↑](#footnote-ref-130)
131. **. همان** [↑](#footnote-ref-131)
132. **. همان** [↑](#footnote-ref-132)